

مریم سلطانی با وجود سن کم، استادیار دانشگاه و پژوهشگر است

معلم قصه

محبوبه فرامری - نمی دانم شما اولین جایزه های را که در مدرسه گرفتید، به خاطر دارید یا نه؟ اما من به خوبی یادم هست که کتاب «جوجه اردک زشت» را محکم توی بغلم فشار می دادم. از مدرسه تا منزل برادر مرا باید با تاکسی می پیمودم. زن برادرم آمده بود دنبال من. توی تاکسی از ذوق اینکه زود برسم و کتابم را نشان دخترهای برادرم بدهم، صندلی را نندم راهول می دادم. فکر می کردم اگر هولش بدهم، زودتر می رسم. بعدا فهمیدم جایزه ام را خانواده ام تهیه کرده اند و به پاس بهتر شدن خط خرچنگ قورباغه ام به معلم داده اند تا در کلاس به من بدهد اما هنوز شیرینی آن جایزه را که در کاغذ کادوی سبزرنگی پیچیده شده بود، خوب به خاطر دارم. چند روز پیش با مریم سلطانی، پژوهشگر کتاب کودک و استاد دانشگاه فردوسی مشهد، مصاحبه کردم. این عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور و مدرس دانشگاه، پیش از رفتن به دانشگاه به دفتر شهرآرامحله آمد. این مصاحبه، من را به کودکی ام برد.

خانم سلطانی از بانوان دهه شصتی است که از کنار سوالم در مورد تعداد شمع های روی کیک تولدش با خنده گذشت. کودک درون سلطانی چنان شوخ و شنگ بود که در لایه لای صحبت هایش به جای مثال، داستان تعریف کرد. آن قدر شیرین حرف زد که متوجه گذشت زمان نشدم. دلم می خواست او صحبت کند و من داستان گوش کنم. سعی کردم در این گزارش، آن شیرینی نوستالژیک را به شما هم منتقل کنم.

از بچگی کتاب خوان بودم

مریم سلطانی از کودکی به کتاب خواندن علاقه داشت. رابا کتاب سبزی می کند: «مادر همیشه برایم قهوه برادر بودیم. خاطر هست مادر، کتاب «گربه من اسم گربه ها اسم ما خواهر ها و برادر امی بود. حساسی پدرم شغلش آزاد داشت اما خیلی به مطالعه و درس خودشان، جواب مطالعه اش را نمی دهد: «اسن و سوال کردم تا قبول کردند. دخترهای نوجوان معمولاً رمان می خوانند و شعر می خوانند و حفظ می کردم. «تقریب بچه های دهه شصتی با شیفتن بود یا مطالعه داستان هم علاقه او را به خواندن داستان های عاشقانه اقتاع می کرد.

اشتباهی که به صلاح بود

وقت انتخاب رشته برای کنکور، کدر رشته اش را جایه جامی زند می گرایش پیش دبستانی، در دانشگاه فردوسی پذیرفته شود: «خدا می دان اشتباه بوده است.» وقتی در دانشگاه، کنفرانس می داده. استادان بارها به او می گویند که استعدادش در داری و روزی استاد دانشگاه می شود. تا این مرحله از زندگی اش کتاب خوان بوده اما اشتباه بوده است. «برفسر لطف آبادی، فردی بود که کرد.» خانم سلطانی از آن آدمی توانست به چهار تپا برقرار کند. او فتنه فتنه می فهمد که پشت هر گریه کودک، دلیلی است که باید کشف شود.

